

واکاوی ریشه‌های میترائیسم در اسطوره‌شناسی رومانی (بررسی موردی زالموکسیس) بر اساس تحلیل لایه‌ای علت‌ها از منظر سهیل عنایت الله

* رهام امیرپور امرائی^۱ - محمدرضا شریف‌زاده^۲ - ابوالفضل داودی رکن‌آبادی^۳ - پژمان دادخواه^۴ - سمانه غدیری^۵

۱. دانشجوی دکتری تخصصی پژوهش هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه:

r.amirpouramraee.art@iauctb.ac.ir

۲. استاد تمام گروه پژوهش هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. استاد تمام گروه پژوهش هنر، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.

۴. استادیار موسسه آموزش عالی اقبال لاهوری، مشهد، ایران.

۵. کارشناسی ارشد پژوهش هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

اطلاعات مقاله (۱۶۲ - ۱۳۷)

اسطوره رومانیایی زالموکسیس یکی از اسرارآمیزترین اساطیر ملل است که چندان واکاوی خاصی بر ریشه‌شناسی نام وی در ادبیات الهی/هنری نشده (ولو نه از ضعف منبع که شاید عمدی هم باشد) این مَثَل که دغدغه برای هنرمند اکسیژن است! اساس کارمان گردید؛ ولی در هر حال ما با تکنیک تحلیل لایه‌ای علت‌ها -بداع سهیل عنایت الله- متون میرچا الیاده و تجاربی شخصی کوشیده تا این اسم به تجلی دیگری که می‌بایست؛ برسد و نتیجه به این نام گره خورد: مهر/میترا. هدف: همچنین در قسمت فرعی‌تر به اشتراکات فرهنگی ایران و رومانی نیز توجه کردیم؛ اما با دیدی تشویقی، نه تبلیغی محض. روش تحقیق: روش کار کیفی و کاربردی، توصیفی-تحلیلی است و منابع هم از شیوه کتابخانه‌ای و جوانبی میدانی-تجربی گردآوری شده است. جمع بندی: پیشینه مستقیمی نداشتیم؛ ولی ضمن چند بُعدی بودنمان، فرجام کار به تفکیک و اشتراکات فرهنگ‌ها با زبان روح هنر می‌پردازد؛ لیکن این نکته را که مسیر حرکت ارتش مهری/میترائیسم از ایران به جهان؛ برای فتوحاتی مهم و مبهم واقع شده؛ برای اولین بار در تاریخ جهان معرفی کردیم.	نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۳ واژه‌های کلیدی: میرچا الیاده اسطوره زالموکسیس تحلیل لایه‌ای علت‌ها روح هنر
--	---

۱. مقدمه

واژه اسطوره -مدرن یا کلاسیک- همواره ذهن بشر را در میان روزمرگی‌ها به کرات به گلنجاری مداوم می‌کشد و همچو تخم زرینی در اندام ما فرصت به شکستن و زایش می‌طلبد. (از روحی اعظم) و از خاک وجودی که تجسمش خود ما هستیم (و سوژه (X) عالم مثل افلاطونی است که ما را مشاهده می‌کند) تشکل می‌یابد.

یکی زمانی که ما تحت فشاری واقع می‌شویم آن را به نامی شاید کمتر فروزنده یعنی قهرمان! تقلیل می‌دهیم که گویی تحت اجازه‌ایم در مرز ولی اگر عالمان را با محیطی بیرون‌تر از ذهن بتنیم و خود سوژه باشیم! (با تفکری ارسطویی)؛ ممکنات امر سیالیت را به می‌دانیم و آن زمان فرصت‌هایی برای همزادپنداری با اساطیر زنده نیز هست.

با این تفاسیر تأکید ما به نام اسطوره «زالموکسیس» است که در تاریخ انگاشت این مهم مفروض کمتر شنیده شده؛ خصوصاً در ایران. در پژوهش پیش رو پی خواهیم برد که این اسطوره نزدیکی خاصی با اسطوره مهر/میترا دارد.

گرچه در اینجا اسطوره را از لحاظ علمی و کاربردی در موازنه هستی خواهیم انداخت؛ اما تأکید داریم که بیشتر سوق‌گیری‌هایمان با چیستی هنر است و معتقدیم در هر هنری اسطوره‌ای نهفته و در هر اسطوره‌ای هنر و بسا انسان نوعی مرز میان این‌ها باشد: اسطوره-هنر. چیزی از منظر تولستوی؛ اوکتاویو پاز، میل و... گرفته تا جهان معاصر نگارنده که بسیار کوشیده‌اند در وصف آن به جملاتی قصار بسنده کنند؛ اما حداقل اگر نگوییم که درجا زده‌اند؛ نزد ما این مطرح به ثبات در فهم؛ رخ نداد. چرا که گستره‌ای همچو جهان اسطوره-هنر چیزی نیست که به افسار شاعرین در کار بست ما سهل در آید و چرخه‌اش ابدی بچرخد و چرخد؛ مگر چیزی نظیر قیامت در وقوع.

و همین مباحث بود که ما را به همتی برد که سری مقالات خلاقانه به نام روح هنر را به تسلسل ساختیم. حال اذعان داریم که از میان بسی تکنیک در این بازسازی تاریخ؛ مورد نظرمان در واکاوی در اینجا تحلیل لایه‌ای علت‌ها است ابداع سهیل عنایت الله از پاکستان (نسبتاً معاصر ما) که گرچه شاید بتوان پیشینه‌ای هم برای اقدامش جست؛ اما وی بود که این عمل که شرحش می‌دهیم... به انسجام رسانیده که عمدتاً چهار لایه اصلی دارد (که در آن: بند اول دیدی سطحی به ما می‌دهد که ابژه اکنون چیست؟ یک دمپایی است؟! کاربردش چیست-کجاست؟! بادمجان یا مجسمه ونوس است؟ ارفئوس با سر بریده (نماد شهید)؟ یا چه؟ سپس به گفتمانی با مخاطبان حقیقی، حقوقی یا مجازی می‌نشیند و بعد از این مرحله

جسارت نقادی را به نمایشگاه عیون می‌برد که اندکی هم در آن قضاوت شخصی (خوب یا بد؟!؛ جاری است؛ ولی نهایتاً به کهن‌الگوی (آرکیتایپ) آن شیء (جاندار-بی‌جان) وصول می‌کنیم و آخر بازگشت که مکتوب سازی است. (امیرپور و علومی، ۱۴۰۰: ۲۲) که در بسیاری از اوقات دو بند ۲ و ۳ آن ناخودآگاه بایکدیگر هم‌پوشان شده؛ یکجا مورد بررسی و عمل واقع آیند.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

حال سوال‌های فرعی گرچه در پیوست با این مقاله می‌توانند بسی جای گیرند ولی مهم‌ترینش به اختصار اینکه تا ببینیم این اسطوره معمولاً خیالی (از کشور رومانی) و هنرهای وابسته‌اش که بسیاری آن را فقط نوعی عمل کردن و حیف و میل منابع می‌دانند؛ چگونه در زندگی آنها (مردم) طمع برانگیز گشته و ببینیم زمانی که همین هنر؛ عضو چیزی؟ یا ماده گستره‌ساز؟! التقاطی بی‌نظیر و لاسوا با سبک زندگی ما بگیرید؛ چگونه می‌توان از صنایع مستظرفه به صنایع جنگی نرم هم رسید؟ و دیگر بدانیم در جنگ افزارهای سخت نظیر نیزه و تفنگ؛ مثلاً چرا قبضه شمشیرها، آن را به خطاطی و نقاشی آراسته و یا پیکان‌هایی تنظیم به کوک‌های موسیقایی برای حین پرتاب می‌ساختند و آیا این المان‌ها، می‌توانند اگر منظم و حرکت جویی شوند به یک پلان جنگی فرضاً در جلوات خواسته ارتش زالموکسیس (مهری) پیامی نو در این تحقیق ابراز کنند؟

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

از پایه نکاتی که در باب ادامه دادن اولین جرقه‌هایی از تشکّل این تحقیق که بر ما نقشی یادآور ایفا می‌کرد و به ضرورت تداوم و داشت مبحث ثروت‌های فکر- فرهنگی ولو غیر ملموس بود که به آن غنا گوئیم؛ یعنی اگر حس کردیم کاراکتری ایرانی با جوانبی حقیقی یا واقعی (الله اعلم) نزد ما ساخته شده تا با همزاد پنداریش ولو در خدمت کلّ ملل حیات یافته؛ به کلمات، نمادها، رنگ و نُت تزریق شده همواره ایرانی و مشرقی بودنش را وا شناسیم و حفظ، آری سپس به تبلیغ یا تشویقش بر اساس آن بنشینیم که اهمیت خلاق بودن به تاراج نرود و با این دید دیگر یک نام عجیب چو زالموکسیس یا آناهیتا، تیشتر و.. از ادبیات‌مان به مبحث اصالت هویت و ماهیت قالب ریخته‌گری‌اش را دیده! نمی‌توان سطحی عبور کرد که مایی که احساس خطر در عمد یا سهو یغمای آن رفتن کردیم؛ کوشیده در اینجا نمودی دیگر از اقتدار برتابیم که اصطلاحاً به عرق ملی مشهور است؛ اما با اصل هنر وصله علم که به عبارتی خلاصه‌تر

از بازی با همین لایه‌ها که گاه به سختی هم تیزند و می‌برند! چنانچه روژه باستیدها نقل از تعبیری یاکوب بورکهارتی-یونگی نقل داشته: هر اسطوره/استوره که یک مسطوره/مستوره است که به رسوبات حافظه ماندا! امری اصطلاحاً کیلویی نیست که باید هرچندگاهی پالایش شود؛ ولی نه به این معنی که پس رسوب هم همیشه چیزی بد و دور ریزی است که این رسوب هم مفادی دارد (سوی ظرفش) که باید در انتقال یا تشدیدش سوی اتصالش به دیگر ماده، یک بار هم مُسوا نظر کرد اما آگاهانه؛ چرا که اینجا بحث حیات جهان پُر بشر است و از رسوبِ روحی متعال تا گنده‌های جسمانی همه و همه خودمانیم؛ مایی که اگر در آن به تعبیری ساده‌تر نیز مصداق بیاوریم گاهی با همین بی‌توجهی‌هایمان و دستکاریِ یک خالِ سطحی-پوستی‌اش که روزی منبع شعری برای مصداق آوری از یار نزدِ فلان هنرمندی بوده (حافظ، سعدی و...) با دستکاری فور اش بدون توجه به چیستی خال (بیماری یا طبیعت؟) و بعدها بی زیرین که به عَصَبُ معروف است؛ کسی دچار کوریِ ابدی شود! و هنر هم اگر با مضامینی از زالموکسیس یا اودین، اوزایریس.. روحی دارد پس جسمی هم در کار است و این وضع بر آن یحتمل. (باستید، ۱۳۷۰: ۶۸) و آیا اینها به جز آئین تشرف در تاریخ سیال می‌مانند؟ سلوکی که بلوغ روحی و درک جنسی در یک قبیله؛ اصطلاحی برای راز آموزی که فردِ دخیل با آن به فرمی متغیّر پس از یک انقطاع به جامعه‌ای نو با دیدی نو مشرف می‌شود که همواره با آزمایش‌هایی هم مواجه است ولی این کارها حکمت-فلسفه‌ای خاص دارد. (الیاده، ۱۳۹۴: ۸) که در آن خصوصاً اقشارِ پرمُدرن بر جهان‌شان تاریخچه‌ای مقدس دیده که اول؛ آفرینشش به دست موجودات فوق طبیعی رخ داده که حال هرچیزی پس از آن رخ دهد به بحث قهرمان تمدن‌ساز باز گردد و سرانجام هنرمندانه باید ناپدید شد. (همان، ۱۰) اما اگر دقت کنیم تاریخ محفوظ با اساطیر ظاهراً به پایان رسیده (بسته شده) نه! زیرا که اگر انسان جوامع پرمتیوی فقط به آن بسنده داشتند و کس با خودش اسطوره بروزسانی را همراهی نمی‌کرد دیگر خبری از اختراعات نبود. (همان، ۱۱)

۱-۳. پیشینه پژوهش

در این پژوهش نسبت به اساطیر هندو که از یک پارادایم (الگوی) مثلثی (هولوگرافیک/تمام نگار): برهما (آفرینشگر)، ویشنو (گردشگر) و شیوا (نابودگر) به یک خلاء پُر از ستاره می‌رسند و خدا پشتِ خدا، یا شجرِ عوالم نورث که گویی درختش هزار هزار دستان است؛ اسطوره مردم رومانی؛ زالموکسیس تنها یه‌ک خدا (نیمه خداست) که با آیین تشرفی که دارد و تمام راز

آمیزی‌اش به همین نام منتهی می‌گردد و گاه جسارت بی‌خود نباشد بیان‌ش که به این همه گسترات البته می‌ارزد (پُر غرور است) اما ریشه‌شناسیش پس مهم و اینکه چه چیزی این قدرت را بر وی داده همین نقطه نظر، شروع راه ماست که ببینیم با بیشتر تکان دادنش میوه این تک درخت به چه انجامد؟ آیا این روند نسبی فراموشی که در ایران طی می‌کند؛ اینهم خوب یا منجر به شکست خال/شاخه و کوری ماست؟ در مورد پیشینه این تحقیق واضحاً چه غرب یا شرق بگوییم اشتراکی مستقیم به هیچ صورت نیافتیم ولی با غربال واریانت‌هایی که احساس کردیم متشابه‌اند با برپایی یک چارت منطقی پُلی میان دو کشور ایران-رومانی زده و به تقویت احتمالاتی پرداختیم که البته این دگرها از تلاش این افراد مقبول آمد که در قسم منابع هم به آن اشاره شده: عباس مَخبر (اسطوره‌های موازی)، ژاله آموزگار (تاریخ اساطیری ایران)، روزبه باستید (دانش اساطیری)، ترجمه مقاله باگیو و رونی (لوسیان بلاگا و «زامولکسیس»: شورش طبیعت غیر لاتین ما (۲۰۱۰)، کهن‌الگوها (زینب نوروزعلی، ۱۴۰۰) و مقالات متعدد کهن‌الگویی از همین نویسند و مقاله سمبول‌های حیوان‌گونی روح از علیرضا اسدی و چراغی زادگان، مقاله مضامین اسطوره گیاهان و حیوانات در اوستا و بندهشن از معصومه مهابادی، شایگان فر و همکاران، مقاله میثم خسروی و طاهره میرعمادی (بررسی مبانی معرفتی روش تحلیل لایه‌ای علی)، تاریخ هرودوت، شاهرخ مکسوب (درآمدی به اساطیر ایران)، کل تلاش‌های تطبیقی (منتشره) از مهرداد بهار و متونی از میرچا الیاده خصوصاً «خدای ناپدید شونده» و مروری بر آثار الف. اسماعیل پور، أحمد تفضلی، رهام آشه، ژرژ دومزیل و ...

در گروی ساخت سنت و فرهنگ‌ها بوده که اگر جوانبش بیش از حد پویا، مستند و گسترده باشد؛ خاتم به واژه تمدن می‌گردد! (همان، ۲۰) مثل تمدن مایا، میانرودان.... ولی اگر انحصاری‌تر باشد چه که = یک باور با تاریخ مصرف همچنین لازم به ذکر است که این اسطوره بیشترین تنشش در بیان‌هایی که از خیر و شر دارد معمولاً نمایان با نوسان عشقی خفی مطرح شده البته که این طبیعی است؛ ولی هر قدر هم جوانب الهی آن به تعاریفی امروزی از قس و قداست؛ اشتراک یابد می‌توان آن را دین جلی نامید و زمان در آن عاملی است که بتوان با بازی نامرئیات به او بهت و جادو هم پیچاند و گرچه ندانیمش؟ که مُصرانی بر آن آمده با عرفان تا برابر رخ کنند که می‌تواند منجر به زایش یک پارودی شود یا حل یا ادامه‌اش را به لذت از نادانی که اینها هر کدام ممکناتی شاید از اصول تشکیل اساطیر؟! چرا که در قُرم تکرری اسطوره؛ دیگر این مهم خود به یک جامعه تبدیل شده پُرا! و این کلیدواژه نه منحل به نابودی که حل به تغیر می‌گردد و این گریز ناپذیر است؛ اما بی‌پاسخ این نکته که اسطوره بی بشر چیست؟ (منطقی یا غیر منطقی) اما به جای تاکید بر این پرسش چرا همت بر وحی و معجزه گوش و جسمی به تلاش و غور نبریم که فرجامش اگر انسانی نبود قدرتش باشد (انرژی) به جای اینکه فقط از منجی ذوق کرده یا به دنبال این اسامی بود؟ جالوت، پوریای ولی. پس این شاهد که مدام در اینجا با او سر و کار داریم: «تاریخ» واژگانی اصلی دارد که قصد دوریش نشاید و آن زمان-مکان است؛ لیک قطعاً عده‌ای باورمندند که این موارد قابل پیشبینی و مشخص سازی است (جهان شمولی خواهند) و عده‌ای هم این را تقریباً محال می‌دانند و بیشتر به دنبال ملی‌گرایی و انحصار سازی‌اند؛ ولی آنچه که با این واژگان و بحث اساطیر مشخص می‌باشد رابطه این موجودات است با ما انسان‌هایی که هر روز معاصریت را زیر پایمان در تجربه داریم که سبب تفاوت کلمه‌های مُدرن و مدرنیته نیز می‌گردد. اسطوره شاید راهی برای مهار کردن خلاقیت‌ها باشد؛ تجسم احساسات با هنر یا بسا واکنشی از ناتوانی بشر است خصوصاً مربوط به بحث واکاوی آرزو، امور جنسی، ثروت‌شناسی و ترس، یا غم و امثالی (آموزگار، ۱۳۷۴: ۴) که به سانسکریت، مصری یا خاوری از چیستی سکون، حیات و مرگ؛ جنسیت و بُعد صحبت رانده که جداً یک تخصص را اعلام کند و با اعتباری تکمیلی بر سخن پیش ذکر: از پایه‌گذاران جامعه‌شناسی در قرن ۱۸ یعنی آگوست کنت هم می‌توان این سه دسته را که در واقع تاریخ بشریت است (تاکنون) یادآور شد که هر کدام روح هنری دارند که با بشر در یک گشتالت و گشتاور است: ربانی «عصر تقدیر»، دوران فلسفی «الهام و منطق» و دوران اثباتی یا به زبان دیگر همان شرایط تجربی، اجتماعی و علمی را دیده‌ایم تا آتی چه

خواهد. (www.mortezamotahari.com) علاوه‌تاً باورمندیم همین پُر تکرار کلمه «اسطوره» و خصوصاً با این: هنر! بسا همچو روحی دوپاره‌اند که گرچه در عینه دو جسم یافته و از عالم تجسمی‌ها (و سمعات) تا عناصر لمسانی، کلمات و.. مسیری را می‌پیمایند؛ لیک دالی بر دشمنی بینابینی نداشته مگر دشمنی یک اسطوره با اسطوره دیگر که صرفاً به اسطوره هنر مثلاً مُعرف است و نه خود هنر که با ذهن و بدن ما ارتباط برقرار می‌کند که آخر به یک آبخور رسند؛ چیزی شبیه به دیدگاهِ مونادولوژی لایبنیتس که در آن ما جوهری را داریم که نه زاده شود و نه مُرده و چون حاصل ترکیبی هم نیست؛ بنابراین انحلال‌ناپذیر و تجزیه‌نشدنی مانده؛ عناصر فیزیکی و روانی بسیط است که جهان و هستی از آنها ترکیب می‌شود و وی موناد را آینه زنده عالم می‌نامد و تأکید کرده که هر لحظه‌ای از تکامل آن دربردارنده همه گذشته آن و آستن تمام آینده آن است؛ به گونه‌ای که می‌توان نتیجه بگیریم هر لحظه در زندگی مونادی؛ بالقوه نمایش دهنده کل گذشته، حال و آینده است؛ اما نباید این پرسش هم فراموش شود که اگر این دو در روزگاری بسیار بسیار قدیم و نامعلوم با آینده‌ای بسیار بسیار دور و یک مای جنبشی؛ باز هم بهم پیوندند؛ می‌توان به نامی دیگر سوای اسطوره-هنر دست یافت؟ یا که این نام را موجود داشته‌ایم و بنا به هر دلیلی که بوده؛ نه نابد که فراموشش کردیم؟؟ اما وصول به پاسخ این پرسش از اسطوره به اسطوره می‌باشد یا هنر به هنر؟ که اگر در چیستی باوری این دو به فرمی وحدتی معتقدیم که اینک در اینجا بایستی بیشتر پویا گردد و این خود یک تحقیق کامل است (یک راه) و گر به نوعی غربالگری از میان لایه‌هایی بسیار زیاد معتقدیم (در مبانی انسان‌شناسی خود)، فکر می‌کنیم این راهکار پدیداری این تحقیق ماست به اکمال. (نوعی قیف ذهنی با امکان واژگونی بجا به مدد تجرید) که البته این هم از زئوس آواتاری در NFT ART را برگیرد تا اتفاقاً اصول مبانی کلاسیک و اگر اینجانب نگارنده قسمی دیگر بتواند به این بندهای پیشین اضافه کند؛ معتقد بوده که اسطوره اولین نبرد روانی (جنگ نرم) نزد بشر می‌باشد به مثابه پدافند غیر عامل (البته پس از بحث انقباض نمودهای بدنی حین خشم نظیر آخم کردن که از غریزه می‌آید و گویی غرایز مقدم بر تفکر هستند؟) که به نحوی به مدد زبان هنر (باهم) توانسته‌اند تمدن‌هایی را پیش از کشیدن حتی یک شمشیر راستین ابتدا ذهنیتی، باوری و اعتقادی در فرهنگ‌های دیگر سست کرده و یا تصرف کنند؛ سپس یادگارش را بر دسته‌های شمشیرشان با نمود صلح نقش، ولی از بعد همین زیباشناسی‌ها چه که ضربات نداشته (با پیکان هنری پرتابی)؛ که نظیرش مثال به کرات و قابل تشریح و مصداق آوری است و نه صرف بحث ایران زمین.

حالا که پاره‌ای اشاره کردیم که زالموکسیس رومانی‌ها همان مهر ایرانیان است یا از پیروان مستخرج از آن به هر دلیل (X) که بسا کسی آن را نا لایق یا سرکش، منحرف از آن با باری منفی هم بخواند؟ اکنون با تحلیل لایه‌ای علت‌ها به مستحکم سازی این پیوند می‌نشینیم:

۲-۲. تحلیل لایه علت‌ها:

مرحله اول: سالموکسیس/زالموکسیس خدای مرموز گتا (داسی‌ها) بوده که در ظاهر مربوط به قوم و مردم تراکیا می‌باشد که امروزه مربوط به حیطة رومانی و مِلداوی نشین معروف شده! و ترکیه هم البته. معروف‌ترین داستان باقی مانده از وی مربوط به تاریخ هردوت یونانی است که ایشان را برده پیتاگوراث (فیثاغورس) یاد کرده که به سروری می‌رسید؛ اما در پایان بر اندیشه‌اش شک می‌کند و نهایتاً وی را فردی در کُل؛ صاحب فراست می‌خواند (بسا حیاطمندی پیش از پیتاگوراس!) که خوب شک برانگیز است (الیاده، ۱۳۹۹: ۱۰۲ و ۱۰۳)/ (هردوت، ۱۳۹۹) و از این قسم سریع عبور کرده... به پرورش بیشتر می‌نشینیم.

مرحله دوم و سوم: (گفتمان، فرایض (نظریات) و نقدها): اینجا باید مشخص کرد که داسی‌ها که اند؟ و دین زالموکسیس و احتمالاً ریشه نامش چه بوده؟ پس اولاً زالموکسیسه فرای نام مقتدرش که می‌تواند تکرار شود که شده؛ احتمالاً به این در تاریخ اشاره می‌کند که او هم یک فرد معروف بوده با پیکره‌ای انسانی (با هر دینی (X) و هم به فرمی عالم مُثُل وار (افلاطون پی) کسانی ربّ النوعی؛ زالمو نام را ستوده که اصطلاحاً دست نیافتنی است که با توجه به این بدیهه که هر آئینی نمادی دارد ولو مخفی، این مطرح باید که آیا این دو با هم ارتباطی داشته‌اند یا می‌توان به آنان چیزی را حدفاصل قلمداد کرد؛ چرا؟ که اگر همه اینها را وانهییم در هر حال انشعابات = تنوع حذفش از تاریخ بحثی ناممکن است تا زمانی که اصطلاحاً حرکت داریم که اگر فرضاً با توانی نامعلوم روزی از پویایی نهلد؛ شاید به جای مرگ عذاب ابدی گردد... و اگر از تنوع گفتیم که شرط حیات زالموئین است؛ پس در اینجا این مصداق را به صلابت نشانیده که حتی پیروانش هم در مناطق مختلف اسامی مختلفی گرفتند (پس از کجا معلوم که زالموکسیس فقط همین زالمو باشد) داک/داسی/دانی‌های ما؛ ما را علاوه بر یونان و تراکیا و ترکیه، رومانی و حواشی یی، یاد دانمارک هم می‌اندازد؛ در نروژ و فنلاند، استونی و ارمنستان و... نیز این نام غریبه نیست و اینها آیا بی ارتباط با ایران‌اند؟... پس چه قدرتی دارد این زالمو که این مرز را چنین سهمگین تنیده اما آیا به خودی خود است؟؟ که چرا حس می‌کنیم حتی رغیبه برای مسیحیت هم بوده! و یا این یادآور یک حلال است؟ و حال حلال

چه دینی می‌تواند باشد؟ حامی‌اش کیست؟ زالمو؟؟ (که پاسخ خواهیم داد) به نماد باز می‌گردیم با نمادهایی بسیار از گرگ و گراز، اسب، کلاغ و غیره مهم.

حال دین زالمویی که هنوز نمی‌دانیم وجه اشتراک حامیانش قهرمان زمینی است یا اسطوره کیهانی یا هر دو مروراً گرچه هنوز از گرگ و کلاغ و... شهودی چند (بصری) را وارد نکرده‌ایم دیگر شاید خوش بیان که به دین گتو داکایی و داکو رومی هم معروف است؛ (پس عمده مردمان متصل به این نام باید اروپا نشین باشند) و باتوجه به اینکه رومانی یادآور رومی مآبی و یونان باستان است؛ بدیع که ایزدی مستخرج، مبلغ یا تبعیدی از آنها (رومی/یونانی‌گری) باید داشته باشند؛ اما هرچه بیشتر پیش رفتیم جداً حس کردیم «رومانی کشوری اروپایی نیست! انشعاباتش هم حتی مهمند چرا که ما آن دم که کمی پیشتر از گتو/داکو صحبت کردیم؛ بگوییم که این دو؛ تکه‌هایی پاره از هم نیز نیستند و مشرقی مآباند؛ حال فهم به اکمال بریم الا به درک این سخن: که گتو/گتا/گاتا نامی است که به منطقه بالکانی هم اشاره دارد با جغرافی امروز ملموس و اگر جغرافیا را به روحی سیال متصل ببینیم؛ پس این اسطوره از فرضی به جایی حرکت داشته اگر گمان داریم که با مبحث انواع سلاح به زبان هنر از دیرباز تا کنون چیزی را می‌تابد اما نوع حرکت باید مشخص شود. گتو از گوتی، گواتی، جوتو، جاینت به معنی غول آسا نیز به دور نیست و ما در ایران زمین هم این عظمت را با جان» برابر می‌دانیم = گیان گردی (گیانت) یا همان گیان پارسی که در تعریکی به نره؛ نیری، نیز و میسبایی خواهیم رسید؛ (به معنی منور و تیز) اما در خیل این همه جمال و جلال لقب زالمو را خدای ناپدید شونده نهادند که ما در ادیان ابراهیمی معمولاً یا خدایی را داریم که در آیات است یا گاهاً به واسطه حاجبی مثلاً کلام در دهان ملائکه با ما سخن می‌گوید (مگر استثنای دیدار محمد و موسی درودشان باد با الله و یهوه) اما اینجا این ناپدید شوندگی نمی‌تواند دیمی باشد که نه ثنویتی با الله محسوب که شاید این هم نشانه‌های دیگر در شناخت شناسی وی باشد! که روزی نمودی چنان داشته و اینک فراموش (اتفاقی بدون پیامبری) یعنی پس ایشان جایی می‌رود یا حتی ممکناً می‌میرد؟ که فعلاً می‌گوییم هیچکدام لیکن بیان داریم زمانی که دقیق‌تر شویم باید جوانب فکری عربی و عبرانی ابراهیمی را کنار نهاده و ناپدیدیش را به این هم پنداشت که نزد مردم رومانی پیش از بسی ثنویت نگری شرقی‌ها یا تثلیث‌ها و دیگر تعددین، معنی مخفی‌تری دارد که برابر نمود همان صفتش می‌باشد نه همچو یک سایه که وی زمانی نوعی خداست یا نه و او کاملی است که نقص‌پذیر است! آنهم با این ملموسه که آن خدا خدای خستگی‌پذیر است که انتخابش در توانش می‌باشد یا به تعبیر لاتین همان

God's weariness است که گاهاً نیز نه در نیکی یا خشم (ووتِ یونانی یا مَرّی ایرانی) که بهتر: زالمو یک ایزدِ خنثی است همان Deus otiosus لاتین یا نظیرِ زروانِ آریایی‌ها که البته به وقتش آفرینش‌هایی هم داشته و هر زمان که بخواهد در تصمیمِ تخریب است؛ (ولی ما همچنان زالمورا برابر مهر می‌دانیم که نزدیکتر خواهیم شد) که در هر حال برای این منظور شعری رومانی باقی مانده به نام میوریتزا که در اصالت شناسی به اضافاتِ یک دال (د) می‌توان خویِ یونانی-لاتینِ این کلمه را هم احساس کرد؟ اما نباید به این بسنده داشت! چرا که اگر یونانی‌تیش برجسته بود اکنون کارمان با چیز تکخدایی نبود. دمیورژ (Demiurge) اصطلاحی افلاطونی به معنای خدای صانع (هنرور/ماخوری) که از بی‌نظمی‌هایی (کیاس/خائوس) که موجود بوده چیزی را خلق می‌کند؛ اما بیشتر نزدیک به نظم دادن (هارمونی) و بازسازیِ پویا (کنترپوان) که در هر حال ما در زمانی بی‌زمان به آرماگدون (قیامت) با وی خواهیم رسید؛ هر چند آفرینشِ افلاطونی با باور به عالمِ مُثُلِیش (ایده) چنین است که وی نه از عدمِ محض که از آزمون و خطاهایی وجودی خدایی می‌کند. آئینِ زالمویی در پلان‌هایی باز و دوار معمولاً برای عمومِ مراسمات و واجباتی در اجرا؛ ساخت داشته و سایر موارد تخصصی در تالارهای زیرزمینی (غار مانند) برپا که ادبیاتش از همان تشرّف است (نظیر حکمت میترائی/مهری) و در کُل به عبادتگاه‌های زالمویی، طبق تحقیقات میدانی، ما از راه دور دانستیم که آرگس/آرجیش گویند که شباهتی به کلمه ایرانِ باستانی آخشیج یا همان عناصر اربعه-بنیادِ هستی شناسی کهن دارد که از بنیادی ترین اصولِ آریائی است که بازهم پس‌خبر از جوانبی ایرانی است؛ البته نه به معنای وصل کردن هر چیز به چیز دیگر به فرمی که چون من دلم می‌خواهد؛ زیرا که اگر بطون این کلمات هم تشریح نشود (درون درون) مجدد بصری گونه اشتراکاتی واضح در کار است. (آرگ ی س :: آخ ش ی ج) که البته در ادامه بیشتر هم خواهد شد. (دفاعیهٔ ما) حال این بند را در این قسم نگه می‌داریم.

بپردازیم به اینکه ادبیات دینِ زالمویی به این کلماتِ مهم نیز تنیدگی خاصی دارد (چرا): سحر و جادو، جذبه و خلسه، گیاهان دارویی؛ مهرگیاه (حب دو لبه) ((mandragora / mitra ??)) و ورزا (برزو / گاو / برمایه / بُرنا) و غیره که به علاوه تأکید بر امر قربانی یا شکارهای آئینی با تقلیداتی از زندگی گرگ‌ها اما آیا اینها هم اتفاقی است که نام میترا (غربی شدهٔ مهر پارسی) شبیه به اسم ماندرا است mandra که گورا gora بر آن افزوده شده که خود گورا در ادبیات ماد-مغی پیشا زرتشتی به معنی بزرگ می‌باشد؛ (اینجا هم نیز) که البته به خودِ کُل هم (گُرا) بی‌شک بدونِ شباهت نیست و از طرفی گورا را میتوان با یک «ز» به گراز هم مبدلی نزدیک پنداشت که اینهم در ادبیاتِ مهری نمادِ شکوه، کیان و بزرگیست؟! و همه حضور دارند... خاطر

نشان داریم که همین شمنی، گرگ و گاو نیز در ادبیات مهری و زرتشتی به اعتبار کتاب‌هایی نظیر دینکرت و بندهشن!، نقش لانکار دارند به علاوه حیواناتی دیگر چون کلاغ/زاغ که به این بند هم اشاره خواهیم داشت (به مدد هنر). حال از یک جمع بندی تجربی در اینجا به یاری مطالعاتی پیرارشته‌ای و بینامتنی که داشتیم باید پس از کیستی این داسی/داکی‌ها و فوراً سخن برانیم بلکه روشن شود که اصلاً مردمان رومانی برای چه و از کجا در این منطقه به رومانی شهره شدند؟ از منظر هسخیوس تا دانشمندانی متأخر بر ما چنین آمد که داکیا از دائو و دائو از دائوس می‌آید (به معنای گرگ فریگی/فریژی) که توانایی خفه کردن دارد؛ نوعی اشاره به بحث فشار (اهمیت انرژی و حرکت) همچو صاعقه (زئوس) و چه بسا می‌توان از دائوس به دهائو هم رسید که دهائو به داهه می‌رسد و داهه/داه مساوی دا یا daai و دا نیز برابر «ما/بآ» یا همان ماماست که در ادبیات سکاایی/اساکیایی (سغدی) نزدیک ایران فعلی که مردمان جنوب دریای خزر (کاسپیا) را گویند (مازنی‌ها/هیرکانینان) این کلمه مهم اشاره به بحث زاینده‌گی دارد و ما هستیمی ضمن احترام به غیر و این مازندرانی‌ها همان مالاخیت‌ها/مالاگیت‌ها/مالاشیتس یا ماساژت‌های معروفند که به کیمرایی‌ها یا مهاجران (بَرَبَر : بابا) نیز شهره شده که در سیمره و سیرجان نیز گویی مراکزی مهم داشته‌اند که اگر ولو قسمی از آریائیان هم که باشند! با ارادتی به رنگ‌های سرخ و سبز و طلائی (نور/سپیدی/رخشانی) که در زمان مادها قدرت خاصی داشته (نیمه بومی) اشاره کرد و همین که در فونوتیپ واژه «دا» سکون و حرکت را با هم دارد (جنبشی محور) می‌توانیم دور از بیان رنگ‌ها نیست تا به واژگانی امروزی‌تر و زنده در ایران زمین هم اشاره کرد. (خصوصاً محیط غربی ترش) که به میترائیسم و آناهیتا پرستی متصل بودند؛ اینان به مادران یک قوم: دایا، دایه، دایکه یا کیوانو یا آفره (که از فر می‌آید) نیز می‌گفتند و با گذر از جوانبی فولک، در سطحی ملی‌تر ما این نوع جنبش را که در بالا مطرح ساختیم در این کلمه نیز قابل رصد و مشاهده پذیر اعلام داریم: کلمه فر + دا - فردا.

پس با این سیستم کلمات، مشابهاتی دیگر نیز باید در کار باشد که داریم (از تاتارستان و مغولیه تا ایتالیا و سرخپوستان آمریکا) که زیر درفشی نرفت مگر سیمبولی از حیوانی به نام گرگاس. گرگی که از دوران نوسنگی صنایع دستی مربوطه داشته تا لختی که نماد روم می‌شود با اثر ماده گرگ شهر کاپیتول که فرزندان ایزد مارس (مریخ) یعنی رموس و رومولوس را شیر داده و در جایی دیگر بر اساس شاهنامه هفت لشگر؛ درفش برادر رهام (رئوئوم) یعنی گیو از خاندان گودرزبان از کшовاد زرین کلاه، همین کله گرگ یاد شده است و این گرگ که از هند تا سیبری مردمان را همراهی می‌کرده پس در تاریخ بشر با ما زوزه می‌کشد؛ درست جایی که پرچم خاندانی پارتی نیز همین گرگ است که با نام اسپ‌هایی پا برجايند و دقیقاً اسب هم

حیوانِ میتراست که حس می‌کنیم نزدیکی خاصی با زالموکسیس دارد؛ خصوصاً اگر چهار عدد از اینان کنار هم مهیا باشند. این سخنان دیرینگی بیشتری از فرهنگ رومانی که امروزه نام زالموکسیس را می‌تابد (کم یا زیاد)؛ دارند. حالا این پارتیزانیان ایرانی-سلوکی؛ خاندان اژدها را تشکل داده و به مدد نبردهای ساسانی خواهیم دید که در روم نیز دقیقاً این انجمن اخوت به رهی دیگر برپاست. (انجمن دراکو) (Draco) و در جایی دیگر نظیر روسیه به نام محفل پرسرگر هاست و خرس هم حیوانی نزدیک به گرگ، اکنون حیوان مهم مجموعه میگردد؛ به علاوه ژئوفیزیک کشور اوکراین با داشته‌هایش؛ اما چیزی که دیگر مهم جلوه‌گری می‌کند سایر سیمبول‌های دین زالموئی است که نیاز داریم ما را به نتیجه برساند که زالمو چیزی بیش از زالمو است یا خیر (قضاوت در بند چهارم تحلیل لایه‌ای علت‌ها)... یکی تیر و کمان است دیگری نشان؛ یک چماق خونی است که اتفاقاً این هم در ادبیات مهر-میتراست! چرا که هر جا نقشی از مهر را ببینیم (در آتی یا گذشته) همواره خنجر-چوبی-بیرقی در دست دارد که در حالت فشردن (گلو) گاو و رزاست که البته بعداً به لطف زرتشت این دیدگاه در تکرر و اصرار به الطافی دیگر مزین و درخشان می‌شود. (چگونگی کسب اجازات در طی سلوک کمال). هر چه تا اینجا گفتیم مدیون نشست آرای میرچا لیاده در ذهنیت ماست با حیاتی که در ایران داشتیم و خود اصل تلاش آکادمیک‌مان از فهم (روح) هنر تا اجرا و اجرا.

سوال. آیا این داکو یا دیایو (diao) که گفتیم به دایو و این به دایوو و دایو به دیو/دئو یا دو نیز شباهت ندارد؛ بسا بهتر بیرسیم که این ما را به یاد ادبیات و زبان و نوشتاری سانسکریتی (هندو) می‌اندازد؟! این سانسکریت از کجاست؟ هرچه بگوییم گفته‌ایم اما نمی‌توان زدود که پایی باز در این پایگاه داریم؛ ایران! و همین ایران تا مصر را هم فتح کرد. جایی که آنوبیس با سری گرگنا (گرگینه) خدای امواتش است و نگهبان روح/کا و اگر از انجمن اخوت و گرگ گفتیم که پیروان زالموکسیسه در آن حضور دارند؛ بگوییم که این انجمن ورژنی هم‌مطلق در ایران نیز با وضوح بیشتر دارد که اینک از ادبیات هخامنشینی گفته که به گذشتگان‌شان بسیار اهمیت می‌دادند (مهر پیش از مزدا): هخامنش مدخلی در آئین خلسه با مدد از خدایی گرگی داشته که در آنجا هر عضو با همزاد پنداری‌اش؛ یک گرگ (حیوان دوپاست) که با مصرف نوعی هووم/سووم که سکرآور بوده به خلسه‌ای رسیده (به نام ورکه/ولک/ولیکو) که شاید آئینی انحرافی از مهر باستان هم باشد (خاور نزدیک) که در گل به آن سکه هئومورو که گویند. (نظیر تفکرات بارتولومه‌ای) حال بر این اساس ذوقاً کلماتی را دیگر نیز نزدیک مطلب دیدیم که می‌توانند حاوی پیامی غیر باشند نظیر لاکدمونیا (اسپارت)، لیکائونیا، اوراکا، کالای، لوکنسه، لوکرین،

لوکرس، کورو، پرو، هیری، وولف، اولفهندار. مجدداً به نام زالموکسیس (خدای بی مرگی و حامی در راه ماندگان، ایزد آذرخش کیهانی)

باز گردیم تا ببینیم که چه میزان این الفبا «ز الف ل م و» می‌تواند دیگر ایرانی باشد؟

پاسخ ما اینجاست: زالموکسیس در لیتوانی زالمول است یا زیاملکس که به نوعی ایزد نگهدار زمین لیتوان می‌باشد؛ زالموس به تنهایی به معنی خَز هم آمده و می‌تواند با لوکس یک معنا باشد. (یعنی دارنده و پوشیده شده که چیزی-رمزی را نمان می‌کند و دیگری را رَخَشَنده) و اگر زالمول مذکر/مرد است؛ خودِ زملن/زلمن با تلطیفش به سَلْمه یا سَلْم هم می‌رسد که یک نام زنانه است برابر مادر دیونیسوس یونانی و زمینی هم که به آن اشاره شده زمش به زَم اوستایی باز می‌گردد (زمزم) که با تعریف خاک هم‌پوشانی دارد و اتفاقاً اگر اینجا زالمو با دو چهره مصداق یافته؛ مهر هم دقیقاً در ترسیمات شخصیتی؛ دو جنسه (بی‌جنسه) است؛ همچنین اسم زالمو با اتصالش به کسپاس! و شروعش/ختمش به X و Z ها به معنای خداوند و شاه هم اشاره می‌کند که اگر فرازمینی نباشد قطعاً بزرگی بوده در زمین، نظیر گرشاه یا گلشاه که در ادبیات زرتشتی نام نخستین انسان-نخستین شهیار است که (که مدتی می‌زید) و در ادبیات مهری هم قابل مشاهده، چراکه از جایی این بشر فعلی که می‌بایستی ازدیاد نسل کند و این مطلب هم قطعاً پیشا الگویی می‌خواهد (پروتوتایپ) به سان این نام‌های بالا دیگر سخنان چیزی عجیب نیست ولو در داروینیسیم باشد پس اگر زالموکسیس را بزرگساز، رستگار یا امیر مومنان هم بخوانیم (آبرائس) چندان تهی نمی‌نماید و باز در ایران؛ پُر تطبیق است مثلاً به زالموکسیس؛ گبلیزیس هم می‌گویند که این واژه نیز بی‌ربط از غزلباش/قزلباش نیست که خوبی ایرانی (شمالی و ترکی) دارد؟ زالموکسیس در ادبیات با آپولون، هلیوس (هلانیکوس) و هرا (هوا/اتمفسر/جو)، کرونوس/کیرونوس و زرتشت نیز تطبیقی داشته و از جمله نام‌هایی دیگر که برای زالمو در نظر گرفته شده: آماریا، مایا، دیانا، دانا و زانا نیز مقبول است که زانا از آگاهی بی حد در ادبیات گردی خوش معنایی امروزی می‌تابد در ایران که با توجه به آن فعل زانستن هم- دانستن است که در ادامه تذکر داشته هلانیکوسی که ذکر شد خودش نام فردی مورخ است؛ همچو هرودوت که او نیز از همین شناخت شناسی زالموکسیس در صفحاتی که به یادگار نهاده ذکر نام داشته. (الیاده، ۱۳۹۷، برداشت آزاد) و از جمله دیگر یادگارانی مکتوب که به فرهنگ زالمویی باز می‌گردد شعری به نام استاد مانوله است با ترجیع‌بندی به همین نام «مانوله مانوله» و دیگری شعری باشد که به بره غیب بین شهرت دارد و این اگر که به نقاشی‌هایی بر اساس این تفکر یا احجامی مربوطه نظر وصل بریم یا فضاهایی از معماری ایشان؛ متون!! اصالت بیشتری دارند اما همانطور که به زالموکسیس خدای ناپدید شونده

می‌گویند پس هنری نزدیک‌تر که ناپدید شونده هم باشد خواهیم که خوش‌تر نیافتیم مگر هنر موسیقی! (موسیقی ناپدید شونده) و برای اینکه این امر منحرف گردد و پوشیده شود اصلاً شاید زالموئیان خودشان بحث نقاش شدن و نگارگری را علم کردند که در تطبیق با چیزی همچو مندائیان/صائبین/حُرانی که هنرشان در میناکاری طلا خلاصه شده و مانی آن را گسترده و متنوع کرد؛ اما اصلش غیر است... بپذیریم زالمو یک فرد خارج و انحراف یافته همچو دیگرانی از مکتب مهری است (موفق/ناموفق) که البته برای اثباتش هنوز نیاز به منابع بیشتری داریم و یک وقفه بپذیریم هرچه کردند ولی دین بی‌هنر از زالمو تا هر کس خشکه مقدسه‌ای بیش نیست که با تشدید ترس؛ مدتی حکمرانی بر فکرها می‌کند؛ حالا با هر واسطی که باشد؛ باشد ولی غیر آن پتانسیل‌هایش بیش.

در این مصادیق که سویی تطبیقی یافته دیگر به این اشاره که همان قدری که نردبان و پلکان در ادبیات عامه مهری برای مناسک تشریفشان مهم است در روزگار زالمو پرستی یا زالمو دوستی نیز این مطرح جد بوده به علاوه المان تیر و کمان (پیکان اندازی که اشاره داشتیم). (الیاده، ۱۳۹۷: ۶۹ - ۸۴) و این مهر خدای داور را (ایزد بی‌چشم و بی‌پلک)، یزدان سوگندها را چنانی دیدیم که زالموکسیس را خدای بدون خواب نیز شناسا یافته که گاهی در یک مه؛ فقط آرام می‌گیرد و به امور درمانی اندیشه می‌کند به سخنی بجای مانده از یک کاهن زالموکسیستی: بدن را جدای از روح؛ درمان نکنید. (برگرفته از ادبیات سقراطی) (همان، ۸۷) که در آموزه‌های روان‌پزشکی مغان نیز قابل پیگیری است. (رجوع شود به کتاب راسته از رهام آشه). نکته دیگر اینکه ما در تصاویری که از مردمان داکایی به دستمان رسیده دیده‌ایم که این اقوام که گفتیم گویی مهاجرانی از خطه‌های شمال تا غرب ایران به این ناحیه بوده (رومانی) (بنا به دلایلی مختلف از جنگ، نظرات سیاسی، احساسی و...) این مردم کلاهی نمدین و دوکی (قلابی) بر سر داشته که احتمالاً نمادی از تدینشان است و مراتب اجتماعی بالا اما! مایی که به دنبال لشکری مهری بودیم و نمودی نداشتیم؛ گشتیم تا رسیدیم به مجموعه آدم‌هایی که با این پوشاک زندگانی و زیست می‌کردند تا ما را بر این تافته که این کلاه که در میان اقوام ماد (لُر، کُرد و عیلامی) در این روزگار فعلی هم رایج ایران است؛ همان کلاه رایج دین میترائیسم-مهری پرستی است که به آن در رومانی: پیلوس می‌گویند (همان، ۹۷) و فراموشی برای هر دو در کمین است و حالا از محل آئین تشریف زالموکسیسی در رومانی بگوییم که دریافتمان با سمبول یا خود غارهای دوار بود که این مورد نیز دقیقاً با نقش برجسته‌هایی که از فرم-ساختاری آناتومی حیات مهری در جایگاهش روایت‌گری یک‌سان می‌کند. بعدها در سایر ادیان هم این مهم شد همچو رصد غاری برای اصحاب کَهف بر طبق روایات

قرآنی، کوه و غارِ طور/تور/سینا برای شناخت‌شناسی ادبیات یهود با زندگی موسی^(ع)، غار حرا برای مسلمین (تشیع-تسنن) و بیت‌الرحم برای مسیحیان و... که در کُل اشتراکی در معنا نیافتیم مگر تأکید بر اهمیت خلوت‌گزینی (اعتبار غیبت) که در جایی دیگر غار با چاه هم هم‌ترازی کرد که در آن هبوط عین صعود است درست مانند ادبیات داستانی که از زندگی حضرت یوسف^(ع) می‌دانیم یا سعادت‌مندی عاشقی در محضر شاماران (شاه‌ماران) در ادبیات اسطوره‌ای کرمانشاه قدیم (غرمسین) که این سخنان در تعبیری علمی‌تر این‌را باید بتابند که فردی که درون‌سازی و درون‌نگری (نُفسینی) دارد با این فرود به فضایی دیگرش (هبوط) نوعی رازآموزی از خود یا تحت نظارت و راهنمایی یا تحت کنترل محض دیگری را تجربه می‌کند که فرجامش یا مجدد برای خویش است یا دیگران (تغییر) که به این نوع‌نگرش و هبوط معرفتی یونانی‌ها واژه کاتاباسیس را اختصاص داده که به مرور به کاتارسیس رسیده و آنهم برای اپوخته (مساوی چیزی نظیر فرجام خواهی مکتب‌ذن در ژاپن) می‌باشد که انسان با گذر از آسفاری به خود اصلیش؛ یک من بزرگ بی‌منیت می‌رسد! حال کسی نظیر هروودوت، زالموکسیس را خدای تالارهای مخفی می‌داند؛ ممکن است دیگری نظیر هرمیپوس؛ فیثاغورس را لایق این منسک گردانی‌های الهی بشناسد و دیگری مهر را، بزرگان کابالا را و غیره که این تعدد نه برای گنگی صرف که به اعتقاد ما برای نوعی نبرد پیش از نبرد است- همان روان جنگ‌هاست (پدافند غیرعامل) که امروزه به بخش هک-سایبری‌ها نیز وارد شده و اشاره داشتیم و نمونه دیگری که از ملزومات شناخت‌شناسی ما در تفکر زالموکسیستی اکنون مهم می‌باشد اعتبار جایگاه پرنده در این باورمندی است که معمولاً نوع آن یک عقاب/کلاغ است که این کلاغ نیز در تصاویری که میترا را یادآوری می‌کند؛ ما مشاهده یکسان کرده و در سلوک مه‌ری قدیم که هفت مرتبه اصلی دارد اتفاقاً گام نخستش رسیدن به همین شمایل زاغ است! و تاریکی در اینجا خود سیاه‌نور ماست.

با کمی گسترده کردن دید خود از ادبیاتی که باید از پیرامون زالمو (پیرازالموکسیستی) حاصل آید به این توجه کنیم که کلاغ پیک میتراست و اینجا که میترا و زالمو را لختی کنار نهیم و اگر زالمو همان آپولو نیز باشد. (صاحب گردونه)، نام این پیک مبهم اینک آریستئاس شده که داستانی که مربوط به وی می‌باشد را گفتند: او هرچند گاهی همچو اربابش زالمو ناپدید می‌شده و گاهی بعد از حتی مثلاً چند صد سال غیبت؛ بدون آنکه اندکی پیر شده باشد ظهوری داشته؛ پیغامی را ارسال می‌کرده و دوباره از انتظار محو می‌گردد که پس آنقدر هم همه چیز پوشیده نیست. (الیاده، ۱۳۹۷: ۶۰)

و تلطیف با شعری از نگارنده ر.الف برای زالموکسیس؛ تا وصول به قسمت دیگر:

«تو گر مَه‌ری، زَرُو وانی؛ اهورایی، کِنِشتی... رَصَد زَلْموپرستی یا که مَسْتی؟! هر چه هستی! کی بهشتی؟؟ بهشتت! روزو دیروزو نه فردا، که هر روز!! بین اینو بین آنو بکن زیست... کنار جبر تو بی سرنوشتی! و از دو چهرگی مهر/المو گفتیم؛ دیگر بگوئیم که این مهر که دو چهره است، خُلُقاً هم چاقویی دو لبه است و گاه بیش از حد مهربان گه بیش از حد ظالم-ترسناک شناخته شده که حتی خورشید هم به زانو می‌زند، هر چند در جایی خودش خورشید است! (نوعی کظم غیظ) و اگر زالمو آپولون باشد با نامی کهنتر ولو ایشان (آپولو) زمانی که اصطلاحاً از دنده خوشش بلند می‌شود روشنایی را می‌تابد و فوئبوس است و هر آنکه جوانبی تاریک دارد فُوبوس (کابوس) نامیده شده؛ پس باز زالمو (با میترا) در تطبیق با مهر است اما اگر به زالمویی زمینی‌تر باز گردیم که وی کیست نیاز به دیدی داریم که یوهمروسی/یوهمگرایی است Euhemerism لاتین که به ریشه‌شناسی رویدادهای اسطوره‌ای می‌پردازد؛ اما در آن اساطیر شرح احوال اشخاصی حقیقی است! یعنی اسطوره قهرمان می‌باشد (یا شاید بلعکس) که باز هم این نیز نوعی تفکر مونادولوژیستیک است؛ یعنی دیگر زالمویی که آسوره مبلغ بی‌مرگی است با رعایت لحاظ‌هایی خاص رفته رفته اسطوره گاو نر کُشی را لزوماً به گاوکشی می‌رساند. (با تاکید بر اهمیت صلح، کشاورزی، دامپروری و ازدواج، رواجی هنر، راه‌های منبع‌شناسی و استخراج) تا اینکه با نمایندۀ این ادبیات دوستی، از انتقال مهریسم به مزدیسنا (زرتشتی-سوشیانتگری) کیومرث با گاوش مطرح می‌شود و در داستان زالموکسیسه‌ها، راهکارهای زندگانی توسط کسی به نام دارگوش که می‌تواند هم همان دراز گوش باشد. (مساوی نوعی الف یا همان جن/پری)

ما دریافتیم که این دین یا شبه دین تا اوایل مسیحیت هم پا برجا بوده است. (الیاده، ۱۳۹۷: ۸۶) ولی زمانی که چیزی به نام قرون وسطی به میان می‌آید و شروع جنگ‌های صلیبی را داریم؛ این همچو ادبیات میترائی دیگر چیزی نباشد؛ جز فقط یک نام که نامی از خداست؛ اما افزون داریم زالمو نسبتش و عظمتش در برابر میترائیسم (کیش مهر پرستی محض) کم‌تر فروغ دارد و گرچه امروزه هم هر دو ناماً پا برجاست؛ درست مثل منسک مزدکیان، مانویان و... که معتقدیم این نام هم اگر زنده مانده و گر چه دیگر پیروانی واضح هم ندارد؛ اما تمام حیاتش ابدی بوده! و مدیون یک چیز است: اینکه هنر انتقال یافته دارند. (یا هنر شده و انتقال یافتند) که همان فولک است که حذف آن مگر با حذف یک قشر که آنهم - جوک جوک فرداست ولی اگر باز هم از علت انحلال زالموکسیسه (زالموکسیه) در (و با) مسیحیت سخن بگوییم. (به سان مشکلات مَه‌ری در ایران) تا بازی و بازگشت به رسوب آسوره «مهر/میترا»؛ اضافه داریم برای این بوده که نمی‌توان انکار کرد که تعداد بسیاری زیاد نماد و عناصری داریم که فرضاً

در همین باورهای مسیحی با آیین‌های خورشید پرستی و مهر پرستی یکسان‌اند و در ادیان سری، فُرقِ باطنی و زروانی که محققان را بر آن انداخته که این امر را با واقعیات تاریخی عیسی^(ع) خطر آفرین دیده و سعی می‌کنند تا این ادیان را کنترل یا حذف کنند. (سیاسی) که آنهم اغلب به دست ارتش‌ها رخ داد که امروزه این مشکل پدیدار شده و... که ما یک اسطوره اصلی اولیه داشته باشیم و یک اسطوره اولیه - معما، که فکر می‌کنیم مرده است؛ اما هرچه، نه جدی (الیاده، ۱۳۹۳، ۷۶ و ۷۷) و معم هم شاید یعنی هنر، شبیه، صنعت، حرفه، خفا، رمز، مسئله، مبهم، لغز، پازل، جدول، مَنَدَلَه، کور، غربال، ایما/ایماژ/تخیل، پرسش بی‌دیده، پوشیده، عجیب جواب. دو نکته‌ای که در اینجا اضافه می‌کنیم اینکه اگر مانی (نبی) را کسی خارج از تدین مندایی بداند و آن را تک دین به دین ایرانی، شاید رومانی نیز با زالمویش تنها کشور بی‌اسطوره باشد؛ اگر بپذیریم که زالموکسیس هم یکی از خوارج است نسبت به مَنَشِ مه‌ری و وی فردی کاملاً فانی و با ماست و اگر این واژه رومانیایی را در تقابل این فانی پرستی بگذاریم؛ یعنی جاودانه خواهی و جاودانه مساوی NEMURITORII لاتین است؛ اما در این خارج ز خارج از خارج‌ها! شاید بتوان این تاریخ را با یک نخ از جنس زمان ملموس تر چنین یافت که علماً حرکت دارد! اگر بدانیم انحراف انحراف زالموکسیسیان را می‌توان قشر کاپسائون‌ها نام داد! یا برابر هر تطبیق دیگر که نشان از توانمندی است ولو بر آن احتمال شده باشد. پس جهان جهان پارادوکسه‌است و آرت پاردوی هم که با آن حیات دارد حق حیات بهره‌اش.

بعد مشاهده این بخش آلبوم (گالری عکس‌ها)، به بخش آخر یادگارمان می‌رسیم؛ تحلیل لایه‌ای علت‌ها.

مِهْر سُرَخ
اسطوره-ایرانی
سالی p334971
<https://onlysc.ir/post/>



مجسمهٔ مرد محترم داسیایی (زالمو با کلاه مهري؟) در طاقی راوی روم (سمت راست): pathtolight.net
نبرد زالموکسیستی با درفشِ گرگ‌زده (سمت چپ): www.astrele.ro

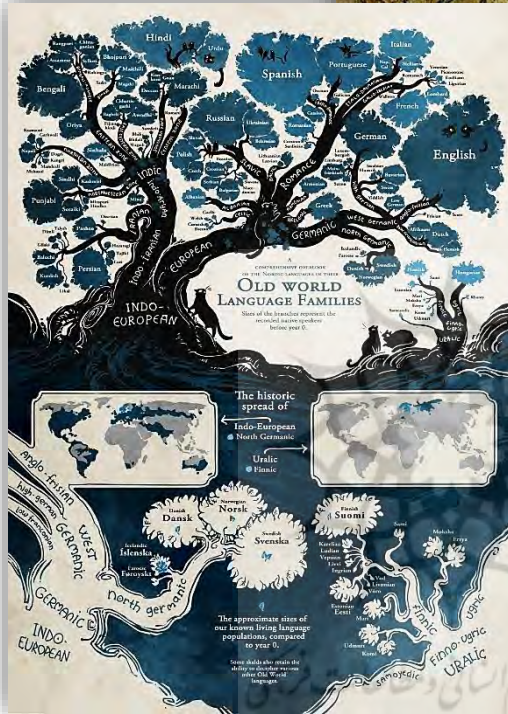


مراسم قربانی برای ارتباط با زالمو که فردی که بر نیزه ها درست افتد حین موت وظیفه انتقال سخن را دارد :
www.mixdecultura.ro و اثر زیر تمائیلی از زالموخیس است: identitate.ro با روح هنر.

روح هنر



فرسکی از زالمو/پولو؟
با سر-پوستینی از
جنس گرگ-خرس
axismundi.blog



شجره زبان‌های ملل به طور کلی
www.ssscomic.com

To the sun god :
Where are you? Drunk, my mind becomes twilight after all your ecstasy.
For I just saw how the enrapturing young god, tried from his journey,
bathed his youthful hair in the golden clouds. & now my eyes follow after him,
but he is gone away to reverent notions which still honor him.

به ایزد مهر:

کجایی تو، سرمست خاطریم از سرشادی وجد تو فروغی میگیرد؛ چون همین دم دیدم چگونه ایزد جوان فریبا، خسته از سفر هایش شکسته گیسوان با طراوتش را در ابر های طلایی، و اکنون چشمانم او را دنبال میکنند، اما رفته است دور به سوی ملت‌های ارجمندی که هنوز او را ارج می‌نهند.

مرحله چهارم (تشخیص و اثبات کهن الگوها):

حال که به لایه نهایی رسیدیم می‌توانیم قضاوت‌مان را علنی کنیم که آری زالمو همان مهر-میتراست یا فردی خارج شده از این دین مهری است که تمامیتش را قطع نکرده! یعنی تشریفش را رها کرده ولی برای خود تعریفی دیگر از شرافت ابراز می‌کند و شاید خودش به احترام از نیایش واقف-معترف بوده که این هم اسنادی داشته مفقود شده!! یا به عمد پنهان! یا آنکه این بحث را خودش اصطلاحاً دلی در سکوتی وزین حل کرده که بعداً معلوم خواهد شد؛ اما هر قدر که این ماه رومانیایی بیشتر از خورشید مهری اینجا تابید؛ خورشید نه خروشیده که هر آن نوبت بانگ خروس زالموکسیس‌هاست و هر قدر به جوانبی دیگر تطبیق شود باز هم پر از راز است... که برانزنده می‌کند حالاً وی را به نام موجود/وجود ناپدید شونده و اینک این زالمو می‌تواند با مستندات هنری-هنر بیشتر آسیب شناسی (پاتولوژی) گشته؟! آری/خیر که بیشتر از عصاره یادواره‌اش معتقدیم باید خلاقیتی-جبرانی کاشت یا اگر اسنادی ولو فقط حسی هم مربوط به او داریم؛ مستحکم‌تر به این شناخت شناسی اسطوره متصل شود؛ نه که بی تفاوت از تاریخمان عبور یا حتی دشنه در پاک کردن اوراقی داشت که اینجا ثابت کردیم ادبیات مهری از پیساگراز (فیثاغورث) تا حتی فراماسونری (میتراپی-هرمسی) جاری است؛ بیش از آن است که می‌دانیم و اگر این دو نام زالمو-مهر نیز به چیزی کهن تر مربوط شود هم چه شگفت که این اتفاقاً از جذابیت عالم اسطوره‌هاست (رسوب، ظروف، خلاء...) تا بتوان ثابت کرد هنوز حرکتی (رو به جلو) داریم؛ یا به باوری ویتگنشتاینی: چه بسا اسطوره‌شناسی به جریان و بستری از اندیشه‌های تغییر یابنده باز گردد؛ لیکن من بین جریان آب بر بستر رودخانه و سیر خود بستر رودخانه تمایز می‌گذارم؛ گرچه اختلاف ژرفی بین این دو وجود ندارد. (دیباچ، ۱۳۹۹: ۱۴۰)



نماز فرقه مهری فیثاغورث

با نماد همزمانی ماه و خورشید

(سلیوس/هلیوس)،

رنگ سرخ، سپیدی

و نوا...

اثر نقاش روس در قرن ۱۹ میلادی:

Fyodor Andreyevich Bronnikov

برگرفته از سایت-موزه:

۳. نتیجه‌گیری

و از زُبر و بینات خوانی کوثر همدانی تا رویکردهای ترامنتیتی غربی و... هرچه (نگارندگان) می‌شناختیم استفاده کردیم و با تکنیک ابداعی سهیل عنایت الله پیش رفتیم و دریافتیم که اگر چه در بطن کشور رومانی است اما خوئی ایرانی دارد و به آن (اسطوره) زالموکسیس گفته‌اند. سپس با غوری کافی به این مطلب گره خورد که: مهر/میتراثیسم با زالمو و مهر یکی هستند و اگر بر آن تدقیق کافی گردد؛ می‌توان حتی برای اولین بار به این پی برد که لشگرکشی‌های مِهری چه پلان جغرافیایی را طی کرده و ایران زمین چه فرهنگ غنی‌ای داشته و دارد که نباید در غبار تاریخ با غفلتی به تراج رُود. ضمن اینکه مصادیق را گرچه سعی نکردیم هنر و علم از هم سوا گردد ولی از بیشاهنری منتخب ساخته که به آن روح هنر گفتیم و نهایتاً اینکه با تسلسل بیشتری به این امور، یکی اسطوره می‌تواند امری به واسطه بحث قهرمانی چگونه کیفی و کاربردی‌تر باشد و دوم تاریخ نزد ما چیزی بیش از تاریخ باید اگر کمالینه خواهیم تا در حد اعلایش با توجه به تمامی سیالیت و نسبت‌های جهان وطنی از ایران تا رومانی و.. امری در خودآگهی و بر حق مقبول افتد و نه صرف سلیفگی.

تقدیم به:

میرچاه الیاده ۱۹۰۷-۱۹۸۶ بخارست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. اسدی، علیرضا، چراغی زادگان، فاطمه (۱۳۹۹)، بررسی سمبول‌های حیوان‌گونه‌ی روح در حکایت‌های تذکره الاولیاء عطار
۲. آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت
۳. الیاده، میرچا (۱۳۹۹/ب) الگوهای در دینشناسی تطبیقی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: جامی
۴. الیاده، میرچا (۱۳۹۷)، خدای ناپدید شونده (زالموکسیس) ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر
۵. الیاده، میرچا (۱۳۹۴)، آیین‌ها و نمادهای تشریف ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر
۶. الیاده، میرچا (۱۳۹۳)، نمادپردازی؛ امر قدسی و هنرها ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر
۷. الیاده، میرچا (۱۳۹۹/الف) از جوامع ابتدایی تا ذن، ترجمه سجاد دهقان زاده، تهران: پارسه
۸. باستید، روژه (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس
۹. دیباج، سید موسی (۱۳۹۹)، در باره یقین و کشف المطالب آن (لودویگ ویتگنشتاین)، تهران: مولی
۱۰. مسکوب، شاهرخ (۱۴۰۰)، درآمدی به اساطیر ایران، تهران: فرهنگ جاوید
۱۱. هرودوت (۱۳۹۹)، تاریخ هرودوت ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: اساطیر

مقاله‌ها

۱. امیرپور امرائی، رهام، علومی، مهدی (۱۴۰۰)، بررسی و تحلیل قطعه موسیقایی رقص دایره اثر حشمت‌الله سنجری و اهمیت خلاقیت در موسیقی، اولین همایش ملی علوم انسانی و حکمت اسلامی، تهران

۲. خسروی، میثم، و میرعمادی، طاهره (۱۳۹۸)، لایه‌های آینده و مسئله صورت‌بندی کنش‌های انسانی: بررسی مبانی معرفتی روش تحلیل لایه‌ای علت‌ها. آینده پژوهی ایران، ۴ (۱)، ۱۰۱-۱۱۶

۳. محلوجی زاده مهابادی، معصومه، شایگان فر، حمیدرضا و مهرانگیز اوحدی (۱۴۰۱)، فصلنامه جستارهای ادبی، تابستان-شماره ۵۲، ۱۹۷ تا ۲۱۹

سایت‌ها

1. <http://pathtolight.net/Zalmoxis/>
2. <https://identitatea.ro/tag/zamolxis/>
3. <https://mythus.fandom.com/wiki/Zamolxis>
4. <http://www.sssscomic.com/comic.php?page=196>
5. <https://symbolsage.com/nine-norse-realms-mythology>
6. <https://www.astrelor.ro/2014/11/24/zalmoxis-si-stiinta-astrelor/>
7. <https://axismundi.blog/en/2022/03/07/zalmoxis-apollo-soranus-le-mannerbunde/>
8. <https://www.mixdecultura.ro/2017/04/cine-a-fost-zamolxis-misterioasa-divinitate-venerata-de-stramosii-nostri>
9. <http://www.mortezamotahari.com/fa/bookview.html?BookId=344&BookArticleID=126897>
10. Bagiu, L., & Plantus-runey, D. (2010). Lucian Blaga & "Zalmoxis" : The revolt of Our Non-Latin Nature. In Proceeding of the International Confrence Language, Literature and Foreign Language Teaching: Interdisciplinarity and Transdisciplinarity in language, Literature and Foreign Language Teaching Methodology (pp.311-322). Editura Aeterenitas, universitatea "1 Decembrie 1918" Alba lulia.

Exploring the Roots of Mithraism in Roman Mythology (A Case Study of Zalmoxis) Based on the Layered Causality Analysis by Soheil Enayatollah

* Roham Amirpour Amraei¹, Mohammad Reza Sharifzadeh², Abolfazl Davoodi Roknabadi³, Pezhman Dadkhah⁴, Samaneh Ghaderi⁵

1. Ph.D. Student in Research in Art, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: r.amirpouramraee.art@iauctb.ac.ir
2. Full Professor, Department of Art Research, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
3. Full Professor, Department of Art Research, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.
4. Assistant Professor, Iqbal Lahore Higher Education Institute, Mashhad, Iran.
5. Master of Arts in Research in Art, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Article Info (137-162)

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

31 May 2023

Accepted:

04 September 2023

Keywords:

Mircea Eliade

Myth

Zalmoxis

Layered Causality

Analysis

Artistic Spirit

Problem Statement: The Roman myth of Zalmoxis is one of the most enigmatic myths in the world, with little specific research on its origins in divine/historical literature. This riddle became the focus of our work, and with Soheil Enayatollah's layered causality analysis, we have delved into the texts of Mircea Eliade and personal experiences. We aimed to unveil a different manifestation for this name that should have had another outcome: Mithra/Mithraism.

Objective: We also explored the cultural interactions between Iran and Romania from an encouraging rather than promotional perspective.

Research Method: The research methodology employed is qualitative and applied, descriptive-analytical, and data collection is both library-based and field-based experimental.

Conclusion: We had no direct precedent for this; however, due to the multi-dimensional nature of our work, it addresses the separation and cultural interactions with the language of the soul of art. We introduced the notion that the path of the Mithraic army from Iran to the world has become crucial and ambiguous for the first time in world history.